



کارل مارکس

پیام گشایش اتحادیه بین‌المللی کارگران
و
اساسنامه‌ی عمومی اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران

مترجم: سهراب شباهنگ

ویراستار: بهروز فرهیخته

مقدمه مترجم و ویراستار

این متن (اساسنامه ...) از روی متن انگلیسی کتابچه‌ی پیام‌گشایش و اساسنامه‌ی موقت اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران لندن ۱۸۶۴، و متن فرانسوی اساسنامه‌ی عمومی و آیین‌نامه‌ی اداری اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران سند رسمی‌ای که شورای عمومی انترناسیونال تدوین کرده، ترجمه شده است. متن اخیر در سال ۱۸۷۱ در لندن چاپ شده است. این سند در انترناسیونال اول، گزیده‌ی اسناد زیر نظر ژاک فره‌مون، ژنو ۱۹۶۲ صفحات ۲۴۵-۲۴۷ و نیز در انترناسیونال اول نوشته‌ی ژاک دوکلو، ادیسون سوئیال، ۱۹۶۴، صفحات ۴۲-۳۷ چاپ شده است.

این متن (پیام‌گشایش...) از روی ترجمه‌ی فرانسوی نقل شده در "شورای عمومی انترناسیونال اول ۶۶-۱۸۶۴، صورت جلسه‌ها" مسکو، پروگرس صفحات ۲۴۸-۲۳۳، و متن انگلیسی براساس کتابچه‌ای به نام "پیام‌گشایش و اساسنامه موقت اتحادیه بین‌المللی کارگران" لندن ۱۸۶۴، ترجمه و نیز با ترجمه‌ی سوئدی آن در کتاب "کارل مارکس/فردریش انگلس، درباره مسائل برنامه‌ای، کلاسیک‌های مارکسیسم ش ۸" انتشار شرکت فرهنگ پرولتری، صفحات ۱۴۴-۱۳۴ مقایسه شده است.

توضیح

"کارگران از یک عنصر پیروزی برخوردارند و این عده آن‌هاست، اما عده، هنگامی در موازنه اثر می‌گذارد که از طریق تشکل، متحد، و از طریق علم رهبری شود."

"کار تعاونی، برای آن‌که بتواند توده‌های زحمتکش را رهائی بخشد باید درمقیاس ملی تکامل یابد و در نتیجه از طریق وسایل ملی تقویت و ترویج شود. کار مزدی مانند کار برده و کار رعیت صرفاً یک شکل اجتماعی گذرا و فرو مرتبه است که در مقابل کار تعاونی، که با دست داوطلب، ذهن نیرومند و قلب شاد انجام می‌گیرد، محکوم به نابودی است."

"تولید در مقیاس بزرگ و در انطباق با الزامات علوم مدرن، می‌تواند بدون وجود طبقه‌ای از کارفرمایان که طبقه‌ای از کارگران مزدی را استخدام کنند، انجام پذیرد."

"هیچ حقی بدون وظیفه و هیچ وظیفه‌ای بدون حق وجود ندارد."
"هرگونه دخالت قانونی برای محدود کردن ساعات کار، ناقوس مرگ صنعت انگلیسی خواهد بود، صنعتی که هم‌چون خفاش خون آشام نمی‌تواند جز از طریق مکیدن خون انسان و به ویژه خون کودکان، زندگی کند."
منبع نقل قول‌ها: همین کتاب

به دلیل اهمیت فوق‌العاده‌ای که این اثر دارد با استفاده از نسخه اینترنتی "خیزش" شماره ۶ "ارگان کارگران انقلابی متحد ایران" آن را بازنویسی نمودم. امیدوارم مورد استفاده علاقمندان قرار گیرد. در ضمن این اثر با فونت زر ۱۴ و با قطع A5 تنظیم شده است.

سهراب.ن - ۴۰۱۲

پیام گشایش اتحادیه بین‌المللی کارگران

بنیان‌گذاری شده در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ در یک گروه‌همانی همگانی
در سن مارتین هال، Long Acre، لندن

کارگران!

این واقعتی بسیار چشم‌گیر است که سیه روزی توده‌های زحمتکش از ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۴ کاهش نیافته، در حالی که این دوره از نظر پیشرفت صنعت و گسترش بازرگانی بی‌نظیر بوده است. در سال ۱۸۵۰، یک ارگان میانه‌رو و بسیار مطلع بورژوازی انگلیس پیشگویی کرد که اگر صادرات و واردات انگلستان ۵۰ درصد افزایش یابد، فقر به صفر خواهد رسید. افسوس! در ۷ آوریل ۱۸۶۴ وزیر دارائی انگلستان [گلاستون]، مخاطبان پارلمانی خود را با اعلام این که در سال ۱۸۶۳ "مجموع صادرات و واردات به ۴۴۳۹۵۵۰۰۰ پوند استرلینگ رسیده" به وجد آورد. "این مبلغ شگفت‌انگیز تقریباً به اندازه‌ی سه برابر رقم تجارت بریتانیا در دوره نسبتاً اخیر سال ۱۸۴۳ است!" با این همه او با فصاحت و هیجان درباره "فقر" سخن گفت. او ندا سر داد: "به آنهایی که در مرز فقر زندگی می‌کنند"، به "مزدهای افزایش نیافته"، به "زندگی انسان‌هایی که از ده مورد آن، ۹ تا چیزی جز تنازع بقا نیست" "فکر کنید". اما درباره مردم ایرلند، که در شمال آن ماشین‌ها و در جنوب آن گله‌های گوسفند هرچه بیشتر جای آدم‌ها را می‌گیرند، هرچند حتا گوسفندان در این سرزمین بدبخت - البته نه به سرعت انسان‌ها - رو به کاهشند، چیزی نگفت. او آن چیزی را که نمایندگان ده هزار تن افراد طبقه بالای کشور، در وحشتی ناگهانی، برملا ساخته بودند، تکرار نکرد. هنگامی که وحشت به قتل رسیدن از طریق خفه شدن با میله آهنی [قتل به شیوه اسپانیایی] به

حد معینی رسیده بود^۱، مجلس لردان خواستار تحقیق و گزارشی در باره تبعید [زندانیان] به مستعمرات و اعمال شاقه شد. بدین سان حقیقت در کتاب آبی حجیم ۱۸۶۴ آشکار گشت.

در آن جا با ارقام و داده‌های رسمی نشان داده شده که بدترین جانیان محکوم به اعمال شاقه انگلیس و اسکاتلند، بسیار کم‌تر از کارگران کشاورزی این دو سرزمین جان می‌کنند و بسیار بهتر از آن‌ها تغذیه می‌شوند. اما این همه‌ی داستان نیست. هنگامی که جنگ داخلی آمریکا، کارگران کارخانه را در لانکاشایر و چشایر به خیابان انداخت، همان مجلس لردان، پزشکی را با مأموریت تحقیق درباره این‌که چه مقدار کربن و ازت در ارزان‌ترین و ساده‌ترین شکل به طور متوسط برای "پیشگیری از بیماری‌های ناشی از گرسنگی" کافی است، به مناطق صنعتی فرستاد. دکتر اسمیت، پزشک مأمور این کار، کشف کرد ۲۸۰۰۰ گرن^۲ (grain) کربن و ۱۳۳۰ گرن ازت جیره هفتگی‌ای است که به طور متوسط یک فرد بالغ را دقیقاً در سطح اندکی بالاتر از وضعیت بیماری‌های ناشی از گرسنگی نگه می‌دارد و این مقدار تقریباً مطابق خوراک ناچیز کارگران پنبه بود^۳. اما این هنوز تمام موضوع نیست! همین

^۱ - منظور موج قتل و جنایتی بود که در آن سال‌ها در انگلستان رخ داده بود. مترجم

^۲ - گرن (grain) یک واحد وزنی قدیمی در پزشکی و معادل ۰/۰۶ گرم بود. پس ۲۸۰۰۰ گرن کربن معادل ۱۶۸۰ گرم کربن و ۱۳۳۰ گرن ازت معادل ۷۹/۸ گرم ازت است. ویراستار

^۳ - شاید لازم نباشد به خوانندگان یادآوری کنیم غیر از آب و برخی مواد معدنی، کربن و ازت مواد خام غذای انسان را تشکیل می‌دهند. اما این عناصر ساده برای آن‌که بتوانند سیستم انسانی را تغذیه کنند، باید در شکل مواد گیاهی یا حیوانی تأمین شوند. مثلاً سیب زمینی عمدتاً شامل کربن است در حالی که نان کامل (wheaten bread) در بردارنده مواد کربن‌دار و ازت‌دار به نسبت معینی است. کارل مارکس

پزشک دانشمند کمی بعد، از سوی بخش پزشکی شورای سلطنتی مأموریت یافت تا درباره وضع تغذیه کارگران فقیرتر تحقیق کند. نتیجه تحقیقات او که در "ششمین گزارش درباره وضع سلامت عمومی" وارد شده، در سال جاری به دستور پارلمان منتشر گشت. دکتر چه چیزی کشف کرد؟ [آری که] ابریشم بافان، زنان دوزنده، دستکش سازان، جوراب بافان و غیره حتا آن جیره بخور و نمیر کربن و ازتی را که کارگران پنبه بیکار شده به طور متوسط دریافت می‌دارند که "فقط برای پیشگیری از بیماری‌های ناشی از گرسنگی کافست"، بدست نمی‌آورند. گزارش رسمی می‌افزاید نباید فراموش کرد مردم فقط از فرط ناچاری کمبود غذا را تحمل می‌کنند و قاعدتا" فقر غذایی شدید همواره پس از محرومیت‌های گوناگون دیگری که پیش از آن رخ داده‌اند، شروع می‌شود ... حتا حفظ پاکیزگی گران و دشوار به نظر می‌رسد، و اگر هنوز در آنجا کوشش‌هایی برای احترام به خود از این جهت به عمل آید، این کار به بهای تحمل شکنجه گرسنگی بیشتر صورت می‌گیرد. این تأملات به ویژه از آن جهت دردناکند که انسان به یاد آورد این فقر، فقر سزاوار تنبلی نیست، بلکه در همه موارد فقر جمعیت‌های کارگری است. در واقع، کاری که این جیره ناچیز را تأمین می‌کند، در اغلب موارد فوق‌العاده طولانی است."

گزارش این واقعیت عجیب و نامنتظر را آشکار می‌کند:

"از همه سرزمین‌های پادشاهی متحد [بریتانیا] یعنی (سرزمین‌های انگلیس، ویلز، اسکاتلند و ایرلند) جمعیت کشاورزی انگلیس - این ثروتمندترین سرزمین کشور- بی‌تردید بدترین وضع تغذیه را دارد" اما حتا فقیرترین کارگران کشاورزی برکشایر، آکسفورد شایر و سامرست شایر از وضع تغذیه‌ای بسیار بهتر از اکثر کارگران خانگی شرق لندن برخوردارند.

چنین است داده‌های رسمی‌ای که در سال ۱۸۶۴ در ارض موعود هزاره تجارت آزاد، به دستور پارلمان منتشر شده است، در همان لحظه‌ای که وزیر دارائی در مجلس عوام می‌گفت:

"وضعیت کارگر بریتانیائی، بطور متوسط، چنان بهبود خارق‌العاده‌ای یافته که نظیر آن را در هیچ کشور و هیچ زمانی سراغ نداریم."

در میان این مدیحه سرائی‌های رسمی، یادآوری خشک و کوتاه "گزارش درباره‌ی وضع سلامت عمومی" طنین می‌اندازد:

"بهداشت عمومی کشور به معنی سلامت توده‌های آن است، و اگر این توده‌ها تا پایین‌ترین لایه‌های اجتماعی از حداقل رفاه بی‌بهره باشند تندرستی آن‌ها تقریباً ناممکن است."

وزیر دارائی مبهوت پیشرفت کشور که آمار و ارقام در برابر چشمانش می‌رقصند، با لحنی آکنده از سرخوشی دیوانه‌وار فریاد برمی‌آورد: "از ۱۸۴۲ تا ۱۸۵۲ درآمد قابل مالیات کشور ۶ درصد افزایش یافت، اما همین درآمد طی هشت سال، از ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۱، ۲۰ درصد بالا رفت! این واقعیت آن‌قدر شگفت‌آور است که باورکردنی نیست." گلاستون می‌افزاید: "این افزایش سرگیجه‌آور ثروت و قدرت کاملاً به طبقات دارا محدود است."

اگر می‌خواهید بدانید "این افزایش سرگیجه‌آور ثروت و قدرت که کاملاً به طبقات دارا محدود است" در چه شرایطی از سلامت از دست رفته، روحیه آسیب دیده و تباهی فکری، از سوی طبقات زحمتکش تولید شده به توصیفی که از کارگاه‌های دوزندگی مردانه و زنانه و چاپخانه‌ها در آخرین "گزارش درباره وضع سلامت عمومی" آمده نگاهی بیندازید. آن را با اظهارات "گزارش کمسیون اشتغال کودکان" در سال ۱۸۶۳ مقایسه کنید که در آن‌جا مثلاً گفته می‌شود:

"سفالگران به عنوان طبقه، چه مرد چه زن، جمعیتی تباه شده از نظر جسمی و روحی را تشکیل می‌دهند"، "کودک ناسالم به پدر یا مادر ناسالم تبدیل می‌شود" و تباهی نژاد [نسل] نتیجه‌ی اجتناب ناپذیر آن است، و "اگر استخدام از سرزمین‌های مجاور و ازدواج‌های مختلط با نژادهای قوی‌تر [سرزمین‌های مجاور] نبود، سرعت تباهی نژادی در استافوردشایر از این هم بیشتر می‌شد."

به کتاب آبی، در مورد "شکایات کارگران نانوائی"، تنظیم آقای "تره من هی یر" (Tremenheere)، نگاهی بیندازید! چه کسی از خواندن این تناقض، که بازرسان کارخانه‌ها آن را آشکار کرده‌اند و مورد تأیید اداره ثبت است، برخود نمی‌لرزند؟ طبق این گزارش، سلامت کارگران لانکاشای، هنگامی که به خاطر کمبود پنبه از کارخانه‌ها اخراج شده بودند و محقرانه‌ترین تغذیه را داشتند، نسبت به زمان اشتغال، بهبود چشمگیری یافت و مرگ و میر کودکان به خاطر آن که سرانجام مادران‌شان فرصت یافتند تا به آنان بجای "شربت گاردی"^۱ از پستان خود شیر دهند، کاسته شد.

باز هم به پشت مدال نگاه کنید! "گزارش مالیات بر درآمد دارایی" که ۲۰ ژوئیه‌ی ۱۸۶۴ به مجلس عوام ارائه شد می‌گوید بر عده کسانی که درآمد سالیانه‌ی آن‌ها طبق ارزیابی اداره کل مالیات ۵۰۰۰۰ پوند استرلینگ یا بیشتر است، ۱۳ نفر افزوده شده یعنی از ۵ آوریل ۱۸۶۲ تا ۵ آوریل ۱۸۶۳، از ۶۷ نفر

^۱ - در ترجمه سوئدی این اثر در کتاب (programfragor) چاپ ۱۹۸۲ شرکت (proletarkultur) بجای "شربت گاردی"، لغت (opiecmixturen) آورده شده که به معنی شربت تریاک است. به نظر می‌رسد "شربت گاردی" ماده‌ی غذایی آمیخته با تریاک بود که اطفال را به هنگام کار مادران‌شان در کارخانه، آرام یا در خواب نگاه می‌داشت.

به ۸۰ نفر رسیده است. همان گزارش این واقعیت عجیب را آشکار می کند که حدود ۳۰۰۰ نفر، درآمد سالیانه‌ای برابر با ۲۵ میلیون پوند استرلینگ را، که بیش از مجموع درآمد سالیانه‌ی همه‌ی کارگران کشاورزی انگلیس و ویلز است، بین خود تقسیم می کنند. آمار جمعیت سال ۱۸۶۱ را باز کنید، خواهید دید که عده مالکان مذکور زمین در انگلستان و ویلز از ۱۶۹۳۴ نفر در سال ۱۸۵۱ به ۱۵۰۶۶ نفر در سال ۱۸۶۱ رسید، یعنی رشد تمرکزی برابر ۱۱ درصد در ده سال. اگر تمرکز زمین‌های کشور در دست عده‌ای محدود به همین روال پیش رود مسئله‌ی زمین به نحو غریبی حل خواهد شد، همانگونه که در امپراتوری روم، نرون پس از کشف این که نصف استان‌های آفریقایی متعلق به شش نجیب زاده است، تبسمی مکارانه بر لب آورد.

ما روی این واقعیات که "آنقدر شگفت آورند که باور کردنی نیستند" زیاد مکث کردیم زیرا انگلستان در رأس صنعت و بازرگانی اروپاست و در حقیقت بازار جهانی را نمایندگی می کند. به یاد آوریم که چند ماه پیش یکی از فرزندان پناهنده‌ی لویی فیلیپ علناً به کارگران کشاورزی انگلستان به خاطر بالاتر بودن درآمد آنان از همقطاران‌شان در آن سوی کانال مانش، [در فرانسه]، تبریک گفت. در حقیقت با توجه به اختلافات شرایط محلی، می بینیم که همه‌ی واقعیات‌های انگلیسی در مقیاسی کوچک‌تر در همه‌ی کشورهای صنعتی و رشد یافته اروپای قاره‌ای، بازتولید می شوند. در همه‌ی آن‌ها از سال ۱۸۴۸ تکاملی بی سابقه در صنعت و گسترش غیرقابل تصور صادرات و واردات رخ داده است. همه جا "افزایش ثروت و قدرت که کاملاً به طبقات دارا محدود شده" واقعاً "سرگیجه آور" بوده است. در همه‌ی آن‌ها، مانند انگلستان، مزد واقعی، یعنی آن مقدار وسائل معیشتی که می توان با مزد اسمی خریداری کرد، برای بخش کوچکی از طبقه‌ی کارگر تا حدی افزایش یافته، اما در بیشترین موارد، افزایش

اسمی مزدها، نشانگر دسترسی مزد بگیران به رفاهی بیشتر نبوده است، همانگونه که افزایش هزینه‌ی [سرانه] نگهداری ساکنان نوانخانه‌ها و یتیم‌خانه‌های پایتخت از ۷ پوند و ۷ شلینگ و ۴ دیم در سال ۱۸۵۲ به ۹ پوند و ۱۵ شلینگ و ۸ دیم در سال ۱۸۶۱، رفاهی بیشتر برای این تیره بختان فراهم نکرده است. همه جا، دست کم به همان نسبت صعود طبقات بالا از نردبان اجتماعی، توده‌ی عظیم طبقه کارگر پایین و پایین‌تر می‌رفت. بجز کسانی که نفع‌شان در این است به دیگران بهشت خیالی ابلهان را وعده دهند، برای هر ذهن آزاد از پیشداوری این حقیقتی انکارناپذیر است که نه تکامل و بهبود ماشین‌ها، نه هیچ کشف شیمیائی، نه کاربرد علم در تولید، نه بهبود در وسایل ارتباط، نه مستعمرات جدید، نه مهاجرت، نه گشایش بازارهای جدید، نه تجارت آزاد، و نه همه این‌ها با هم، نمی‌توانند فقر طبقات زحمتکش را برطرف سازند. برعکس تا هنگامی که زیربنای معیوب کنونی به زندگی خود ادامه دهد، هر پیشرفت تازه نیروهای مولد کار، ضرورتاً" به تعمیق تمایزهای اجتماعی می‌انجامد و تضادهای اجتماعی را بیشتر نمایان می‌سازد. در این عصر پیشرفت "سرگیجه‌آور" اقتصادی، در پایتخت امپراتوری بریتانیا، مرگ از گرسنگی تقریباً به مرتبه‌ی یک نهاد اجتماعی ارتقا یافته است. این عصر، در سالنامه‌های [اقتصادی] جهان، با بازگشت‌های پرشتاب‌تر، پردامنه‌تر و مرگ‌بارتر آن طاعون اجتماعی که بحران صنعتی و تجاری نامیده می‌شود، مشخص می‌گردد.

پس از شکست انقلاب ۱۸۴۸، همه سازمان‌ها و نشریات سیاسی طبقه کارگر در اروپای قاره‌ای به دست آهنین قدرت درهم کوبیده شدند. پیشرفته‌ترین کارگران نومیدانه به آن سوی اقیانوس اطلس، به آمریکا، گریختند و رؤیای زودگذر رهایی، در مقابل دوره‌ای از تب صنعتی، پژمردگی روحی و ارتجاع سیاسی از میان رفت. شکست طبقه‌ی کارگر اروپای قاره‌ای، که تا حدی به

خاطر دیپلماسی بریتانیا بود، که در آن هنگام مانند حالا در همبستگی برادرانه با کابینه سن پترزبورگ عمل می‌کرد، بزودی خود را به این سوی کانال سرایت داد. شکست جنبش کارگری در اروپای قاره‌ای، موجب فروکش شهامت طبقه‌ی کارگر بریتانیا و فرو ریختن اعتقاد او به هدف خود شد و در همان حال اعتماد به نفس تاحدی به لرزه در آمده اربابان زمین و پول را به آنان باز گرداند. آنان امتیازات اعلام شده را بی‌شرمانه پس گرفتند. کشف سرزمین‌های جدید طلا به مهاجرت عظیمی منجر شد و شکاف‌های جبران ناپذیری در صفوف پرولتاریای بریتانیا ایجاد کرد. برخی از فعال‌ترین اعضای سابق آن فریفته‌ی طعمه‌ی موقت امکانات شغل مهم‌تر و مزدهای بالاتر شدند و به "اعتصاب شکنان سیاسی" مبدل گشتند. [با مناسبات حاکم کنار آمدند].

همه کوشش‌ها برای حفظ و یا بازسازی جنبش چارتریستی کاملاً به شکست انجامید. همه‌ی ارگان‌های مطبوعاتی طبقه‌ی کارگر یکی پس از دیگری به خاطر بی‌اعتنایی توده‌ها از بین رفتند و در حقیقت طبقه‌ی کارگر انگلیس هرگز در گذشته از نظر سیاسی چنین خنثا نشده بود. اگر در گذشته بین طبقه‌ی کارگر بریتانیا و طبقه‌ی کارگر اروپای قاره‌ای همبستگی عملی وجود نداشت، اکنون به هر حال یک همبستگی ناشی از شکست به وجود آمد.

با این همه، دوران پس از ۱۸۴۸ جنبه‌های جبران کننده هم داشت، در این جا تنها دو رویداد بزرگ را یاد آوری می‌کنیم.

پس از یک مبارزه‌ی سی ساله، که با پایداری تحسین برانگیزی ادامه یافت، طبقه کارگر با بهره‌گیری از یک شکاف موقت بین اربابان زمین و اربابان پول، موفق شد قانون ده ساعت کار [روزانه] را به دست آورد. فواید عظیم جسمی، اخلاقی و روحی‌ای که این اقدام برای کارگران کارخانه‌ها به همراه آورد و در گزارش‌های شش ماهه بازرسان کار هم ثبت شده، اکنون از همه طرف تأیید

می‌گردد. بیشتر حکومت‌های اروپای قاره‌ای ناگزیر شدند قانون کارخانه‌های انگلیسی را در شکل کمابیش تغییر یافته بپذیرند و خود پارلمان انگلیس مجبور است هر سال قلمرو عمل آن را گسترش دهد. جدا از فایده عملی این قانون، برخی ویژگی‌های خوب دیگر در آن وجود دارد که موجب موفقیت شگرف آن شده است. طبقه‌ی متوسط از زبان، مشهورترین دانشمندان خود مانند دکتر اور(Ure)، پروفیسور سنیور (Senior) و فرزانشان دیگری از این قماش پیش‌گویی کرده و دائماً ورد زبانش بود که هرگونه دخالت قانونی برای محدود کردن ساعات کار، ناقوس مرگ صنعت انگلیسی خواهد بود، صنعتی که هم‌چون خفاش خون آشام نمی‌تواند جز از طریق مکیدن خون انسان و به ویژه خون کودکان، زندگی کند. در دوره‌های باستان قربانی کردن کودک یک آیین مرموز دین مولوک^۱ بود که صرفاً در موقعیت‌های بسیار رسمی شاید

^۱ - دین مولوک، دین مردم باستانی کنعان بود. کنعانیان برای درخواست وفور و آبادانی و رفع مصائب، از خدای خود مولوک، کودکان‌شان را در پیشگاه او قربانی می‌کردند. کنعان، ارض موعود یهودیان، شامل منطقه باستانی فلسطین و فنیقیه یا منطقه کنونی فلسطین، لبنان و سوریه بود. کنعانیان هر سال و یا به مناسبت‌های ویژه، یکی از کودکان خود را به حکم قرعه و بدون در نظر داشتن جایگاه اجتماعی والدین او، برای قربانی شدن، به دره‌ی "جه بن هینوم" می‌بردند. آنان جسد کودک قربانی شده را در آتش می‌سوزاندند.

رسم قربانی کردن کودکان با پیشرفت سازمان تولید یهود، که امکان تولید مازاد حیوانی را به وجود آورد، تحولی عظیم یافت و به رسم قربانی کردن حیوان بجای کودکان تبدیل شد. قصه توراتی ابراهیم نبی، که در فرهنگ یهود به جد بزرگ این قوم ارتقا یافت، و مفهوم جهنم و آتش آن، بازمانده‌های دوران دین مولوک‌اند شجاع‌الدین شفا در مقدمه‌ی خود بر ترجمه‌ی "کمدی الهی دانت" کتاب "بهشت" صفحات ۱۰۶۰-۱۰۶۱، در این باره می‌نویسد: "... وادی هینوم" که در جنوب غربی اورشلیم قرار داشت و در زمان کنعانیان مرکز قربانی کودکان برای "مولوک" خدای خونخوار فنیقی بود به صورت مظهر دوزخ یعنی عذاب‌گاه

یک‌بار در سال انجام می‌شد. وانگهی در دین مولوک فقط فرزندان فقرا را قربانی نمی‌کردند.

جدا از وحشت آزمندان، آن چیزی که در مسئله‌ی محدود کردن قانونی ساعت کار به این جدال خصلتی واقعا پرحرارت و خشمگینانه می‌داد، نزاع بزرگی بود بین سلطه کور عرضه و تقاضا که شکل دهنده‌ی اقتصاد سیاسی طبقه‌ی متوسط است و تولید اجتماعی‌ای که با پیش بینی اجتماعی اداره می‌گردد و اقتصاد سیاسی طبقه کارگر را شکل می‌بخشد. بنابراین قانون ده ساعت کار نه تنها یک پیروزی بزرگ عملی، بلکه پیروزی یک اصل هم بود، برای نخستین بار اقتصاد سیاسی طبقه‌ی متوسط در برابر اقتصاد سیاسی طبقه کارگر آشکارا شکست خورده بود.

اما هنوز یک پیروزی کامل‌تر اقتصاد سیاسی کار، بر اقتصاد سیاسی سرمایه، در راه بود. منظور ما جنبش تعاونی و به ویژه کارخانه‌های تعاونی، این آفریده تلاش‌های یاری نشده چند "دست" جسور است. ارزش این تجربه‌های بزرگ را نمی‌توان دست کم گرفت. آن‌ها در عمل و نه با استدلال، نشان دادند تولید در مقیاس بزرگ و در انطباق با الزامات علوم مدرن، می‌تواند بدون وجود طبقه‌ای از کارفرمایان که طبقه‌ای از کارگران مزدی را استخدام کنند، انجام پذیرد، آن‌ها نشان دادند برای آن‌که وسایل کار بارآور شوند، نیازی نیست که همچون وسیله‌ی سلطه و استعمار خود کارگران، به انحصار در آورده شوند، و نشان دادند کار مزدی مانند کار برده و کار رعیت صرفا یک شکل اجتماعی گذرا و فرو مرتبه است که در مقابل کار تعاونی، که با دست داوطلب، ذهن نیرومند و

ارواح بد کار در آمد، و از ترکیب سه کلمه‌ی "جه بن هینوم" (دره‌ی پسر هینوم)، کلمه "جه هینوم" و "جهنیم" ساخته شد که "جحیم" عربی و "جهنم" ما از آن آمده است... "ویراستار

قلب شاد انجام می‌گیرد، محکوم به نابودی است. در انگلستان بذر سیستم تعاونی را "رابرت اوئن" افشاند. آن‌ها در اروپای قاره‌ای تجربه‌های کارگران را که در حقیقت نزدیک‌ترین نتیجه‌ی عملی آن تئوری‌ها بودند به آزمایش در آوردند. تئوری‌هایی که البته اختراع سال ۱۸۴۸ نبودند، اما در آن هنگام با صدای بلند اعلام شدند.

در همان حال تجربه دوره‌ی ۱۸۶۴-۱۸۴۸ بی‌تردید ثابت کرد ادعای باهوش‌ترین رهبران طبقه‌ی کارگر در سال‌های ۱۸۵۱ و ۱۸۵۲ در مورد جنبش تعاونی در انگلستان هر چند در اصول عالی و در عمل مفید است، اگر در دایره‌ی تنگ کوشش‌های تصادفی و خصوصی کارگران مجزا محدود گردد نخواهد توانست نه رشد انحصار را که با تصاعد هندسی صورت می‌گیرد متوقف سازد، نه توده‌ها را رها کند، و نه حتا بار فقر آن‌ها را به نحو محسوس سبک‌تر گرداند. شاید دقیقا به همین دلیل است که اشراف رئوف، سخنرانان بشر دوست بورژوا و حتا اقتصاددانان سیاسی تیزبین که در گذشته می‌کوشیدند سیستم تعاونی را همچون اوتوپی رؤیا بینان مسخره، و به عنوان ارتداد سوسیالیستی تکفیر کنند هم اکنون به مدیحه‌سرائی تهوع‌آور آن روی آورده‌اند. کار تعاونی، برای آن‌که بتواند توده‌های زحمتکش را رهائی بخشد باید در مقیاس ملی تکامل یابد و در نتیجه از طریق وسایل ملی تقویت و ترویج شود. اما اربابان زمین و اربابان سرمایه همواره خواهند کوشید از امتیازات سیاسی خویش برای دفاع از انحصارات خود و جاودانه کردن آن‌ها بهره‌گیرند. آن‌ها بسی دور از پیش‌برد رهائی کار، هر مانع ممکن را بر سر راه آن قرار می‌دهند. به یاد آورید لردپالمرستون (Lord palmerston) در آخرین اجلاس پارلمان با چه تمسخر و تحقیری مدافعان لایحه حقوق اجاره‌کاران ایرلندی را به جای خود نشانند. او فریاد کشید: "مجلس عوام مجلس زمین‌داران است!"

بنابراین فتح قدرت سیاسی به وظیفه‌ی بزرگ طبقه‌ی کارگر تبدیل گشته است. به نظر می‌رسد طبقه‌ی کارگر این را درک کرده باشد، زیرا در انگلستان، آلمان، ایتالیا و فرانسه شاهد تجدید حیات همزمان خواست‌های مشترک و نیز کوشش‌هایی برای تجدید سازمان سیاسی حزب کارگران هستیم.

کارگران از یک عنصر پیروزی برخوردارند و این عده آنهاست، اما عده، هنگامی در موازنه اثر می‌گذارد که از طریق تشکل، متحد، و از طریق علم رهبری شود. تجربه‌ی گذشته به ما آموخته است کیفر بی توجهی به پیوندهای برادرانه‌ای که باید بین کارگران کشورهای مختلف وجود داشته باشد و آنان را به پشتیبانی متقابل از یکدیگر در همه‌ی مبارزات‌شان برای رهائی برانگیزد، شکست مشترک کوشش‌های پراکنده است. این فکر بود که کارگران کشورهای مختلف را بر آن داشت تا در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ در یک گردهمایی عمومی در سن مارتین هال لندن گرد هم آیند و **اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران** را تشکیل دهند.

اعتقاد دیگری الهام بخش این گردهمایی بود.

اگر رهائی طبقات کارگر مستلزم همکاری برادرانه بین کارگران ملت‌های مختلف است، پس آن‌ها چگونه می‌توانند این وظیفه بزرگ را در حضور سیاست خارجی‌ای که به دنبال نقشه‌های جنایتکارانه^۱، بازی کردن با پیشداوری‌های ملی و به هدر دادن خون و دارائی مردم در جنگ‌های راهزانه است، به انجام رسانند. این نه خردمندی طبقات حاکم، بلکه مقاومت قهرمانانه‌ی طبقه‌ی کارگر انگلیس در برابر دیوانگی جنایتکارانه‌ی آن‌ها بود که اروپای

^۱ - در ترجمه سوئدی "مقاصد تجاوزکارانه" آمده است. ویراستار

غربی را از غوطه‌ور شدن در ننگ جنگ صلیبی آن‌سوی اقیانوس اطلس برای جاودان سازی و گسترش برده‌داری، نجات بخشید. تأیید بی‌شرمانه، همدردی ریاکارانه یا بی‌اعتنایی احمقانه‌ای که با آن طبقات بالای اروپا شاهد تصرف دژ کوهستانی قفقاز و قتل پنهانی لهستان قهرمان و تجاوزهای عظیم و افسار گسیخته روسیه، این قدرت وحشی که سرش در سن پترزبورگ و دستش در هر کابینه‌ی اروپا قابل ردیابی است، همه‌ی این‌ها به طبقات کارگر این وظیفه را آموخت که باید اسرار سیاست بین‌المللی را به خوبی بشناسند، مراقب اقدامات دیپلماتیک حکومت‌های خودباشند، در صورت لزوم با همه‌ی وسایلی که در اختیار دارند آن‌ها را خنثا کنند و هنگامی که قادر به جلوگیری از آنان نیستند برای افشای همزمان آن‌ها متشکل شوند و خواهان قوانین ساده‌ی اخلاق و عدالت باشند که باید بر روابط بین افراد و روابط بین ملت‌ها به عنوان قانون عالی حاکم باشد.^۱ مبارزه برای چنین سیاست خارجی‌ای جزئی از مبارزه عمومی برای رهائی طبقات کارگر است.

پرونده‌های همه کشورها، متحد شوید!

^۱ - در ترجمه سوئدی که از متن بازنویسی شده مارکس به آلمانی صورت گرفته، این قسمت به صورت زیر آمده است:

"و همچون بالاترین گروه حافظ حقوق پایمال شده ملت‌ها، قوانین ساده اخلاق و عدالت را که باید رابطه‌ی اشخاص حقیقی نسبت به یکدیگر را تنظیم کند، مطالبه نمایند." اما مضمون ترجمه‌ی سوئدی، در متن اصلی انگلیسی و در ترجمه فرانسوی که از متن بازنویسی شده صورت گرفته، وجود ندارد. ویراستار

اساسنامه‌ی عمومی اتحادیه‌ی بین‌المللی

کارگران اکتبر ۱۸۶۴

نظر به این‌که:

رهایی طبقات کارگر^۱ باید به دست خود کارگران صورت گیرد، مبارزه برای رهایی طبقات کارگر^۲ نه به معنی مبارزه‌ای برای امتیازات و انحصارات طبقاتی، بلکه برای حقوق و وظایف برابر و الغای هرگونه نظام طبقاتی است؛

انقیاد اقتصادی انسان کارکن به انحصارگران و وسایل کار، یعنی منابع زندگی، بنیاد بردگی در همه‌ی اشکال آن، سیه روزی‌های اجتماعی، تباهی فکری و وابستگی سیاسی است؛

بنابراین رهایی اقتصادی طبقات کارگر^۳ آن هدف بزرگی است که هر جنبش سیاسی باید همچون وسیله‌ای به تبعیت آن درآید؛

همه‌ی تلاش‌های تاکنونی در جهت این هدف بزرگ، به دلیل نبود همبستگی بین تقسیمات متعدد کار در یک کشور^۴ و نبود پیوند برادرانه‌ی وحدت بین طبقات کارگر کشورهای مختلف، شکست خورده است؛

^۱ - در ترجمه‌ی فرانسوی: رهایی طبقه‌ی کارگر

^۲ - در ترجمه‌ی فرانسوی: طبقه‌ی کارگر

^۳ - در ترجمه‌ی فرانسوی: طبقه‌ی کارگر

^۴ - در ترجمه‌ی فرانسوی: نبود همبستگی بین کارگران حرفه‌های مختلف در یک کشور

رهایی کار نه مسئله‌ای محلی و ملی، بلکه اجتماعی است که همه‌ی کشورهای را که در آن‌ها جامعه‌ی مدرن مستقر شده در بر می‌گیرد و حل این مسئله به همکاری نظری و عملی پیشرفته‌ترین کشورها بستگی دارد؛

تجدید حیات کنونی^۱ طبقات کارگر در صنعتی‌ترین کشورهای اروپا، در عین بیدار کردن امیدهای تازه، بیانگر هشدار رسمی برای پرهیز از اشتباهات کهن و فراخوانی فوری به منظور متحد کردن جنبش‌هایی است که هنوز جدا از هم و پراکنده‌اند؛

بنا به این دلایل:

اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران بنا نهاده شده است.

این اتحادیه اعلام می‌دارد:

همه‌ی جمعیت‌ها و همه‌ی افراد عضو آن، **حقیقت، عدالت و اخلاق** را مبنای رفتار خود نسبت به یکدیگر و نسبت به همه‌ی انسان‌ها صرف نظر از رنگ، اعتقاد و یا ملیت آن‌ها قرار می‌دهند؛

اتحادیه بر آن است که: **هیچ حقی بدون وظیفه و هیچ وظیفه‌ای بدون حق وجود ندارد**^۲.

با این روح است که اساسنامه‌ی زیر طرح شده است:

^۱ - در ترجمه‌ی فرانسوی: تجدید حیات جنبش کنونی کارگران صنعت‌ترین کشورهای اروپا

^۲ - در ترجمه‌ی فرانسوی: هیچ وظیفه‌ای بدون حق و هیچ حقی بدون وظیفه وجود ندارد.

ماده‌ی ۱. این اتحادیه برای ایجاد مرکزی به منظور ارتباط و همکاری بین جمعیت‌های کارگری کشورهای مختلف که هدفی یکسان یعنی دفاع^۳، پیشرفت و آزادی کامل طبقات کارگر را دنبال می‌کنند، تأسیس شده است.

ماده‌ی ۲. نام این جمعیت، "اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران" خواهد بود.

ماده‌ی ۳. همه ساله یک **کنگره‌ی عمومی کارگران** مرکب از نمایندگان شاخه‌های اتحادیه برگزار خواهد شد. کنگره منویات مشترک طبقه‌ی کارگر را اعلام خواهد کرد، اقدامات لازم را برای فعالیت موفقیت آمیز اتحادیه‌ی بین‌المللی به عمل خواهد آورد و **شورای عمومی** جمعیت را، منصوب خواهد نمود.

ماده‌ی ۴. هر کنگره تاریخ و محل برگزاری کنگره بعدی را معین خواهد کرد. نمایندگان در محل و تاریخ تعیین شده بدون فراخوان ویژه‌ای گرد خواهند آمد. شورای عمومی، در صورت نیاز، می‌تواند محل کنگره را عوض کند، اما این اختیار را ندارد که تاریخ آن را به عقب اندازد. کنگره محل اقامت و اعضای شورای عمومی را تعیین خواهد کرد. شورای عمومی‌ای که بدین‌سان انتخاب می‌شود این اختیار را دارد که عده‌ی اعضای خود را افزایش دهد؛ در هر کنگره‌ی سالانه، شورای عمومی گزارشی از کارهای خود خواهد داد. شورای عمومی می‌تواند درحالت اضطراری کنگره را پیش از موعد مقرر سالانه، فراخواند.

ماده‌ی ۵. شورای عمومی مرکب است از کارگران ملت‌های مختلفی که در اتحادیه‌ی بین‌المللی نمایندگی می‌شوند. شورا از درون خود، اعضای دفتری

^۳ - در ترجمه‌ی فرانسوی: همکاری متقابل

لازم برای اداره‌ی کارها مانند خزانه‌دار، دبیرکل، دبیرهای ویژه‌ی رابط برای کشورهای مختلف و غیره را انتخاب خواهد کرد.

ماده‌ی ۶. شورای عمومی به عنوان کارگزار (آژانس، رابط) بین‌المللی بین گروه‌های مختلف ملی و محلی عمل خواهد کرد، به نحوی که کارگران هر کشور پیوسته در جریان جنبش‌های طبقه‌ی خود در کشورهای دیگر قرار گیرند، در همان حال تحقیقی درباره‌ی وضعیت اجتماعی کشورهای مختلف اروپا، تحت مدیریت واحد، به عمل آید، مسایل مورد علاقه‌ی عامی که از سوی یک جمعیت پیشنهاد می‌شود به همه‌ی کشورها منتقل گردد، و هنگامی که اقدامات عملی فوری لازم می‌گردد - مثلاً مانند مورد منازعات بین‌المللی - عمل جمعیت‌های متحد، هم‌زمان و یکسان باشد. شورای عمومی اگر مناسب تشخیص دهد ابتکار ارائه‌ی پیشنهادهایی را به جمعیت‌های محلی و ملی به عهده خواهد گرفت. برای تسهیل ارتباطات، شورای عمومی گزارش‌های دوره‌ای منتشر خواهد کرد.^۱

ماده‌ی ۷. از آن‌جا که پیروزی جنبش کارگران در هر کشور تنها از طریق نیروی اتحاد و تشکل تضمین می‌گردد و از سوی دیگر نظر به این که مؤثر بودن شورای عمومی انترناسیونال بستگی زیادی به این دارد که آیا این شورا با تعداد کمی مرکزهای ملی اتحادیه‌های کارگری در ارتباط است یا با تعداد زیادی از جمعیت‌های کوچک و نامرتبط، اعضای اتحادیه‌ی بین‌الملل حداکثر کوشش خود را به عمل خواهند آورد که جمعیت‌های پراکنده‌ی کارگری را در کشورهای خود، در اتحادیه‌های ملی، که از طریق ارگان‌های مرکزی ملی نمایندگی می‌شوند، متشکل سازند.

^۱ - در ترجمه‌ی فرانسوی: یک بولتن دوره‌ای منتشر خواهد شد.

بدیهی است که کاربست این رهنمود به قوانین ویژه‌ی هر کشور، و جدا از موانع قانونی، به این که هر جمعیت محلی مستقل حق دارد به طور مستقیم با شورای عمومی ارتباط برقرار کند، بستگی دارد.

ماده‌ی ۸. هر بخش حق دارد دبیری برای ارتباط با شورای عمومی منصوب کند.

ماده‌ی ۹. هر کسی که اصول اتحادیه‌ی بین‌المللی را بپذیرد و از آن‌ها دفاع کند می‌تواند عضو آن شود. هر شاخه، مسئول درست‌کاری اعضای خود است. ماده‌ی ۱۰. هر عضو اتحادیه‌ی بین‌المللی در صورت تغییر کشور از حمایت برادرانه‌ی اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران برخوردار خواهد شد.

ماده‌ی ۱۱. هر چند همه‌ی جمعیت‌های کارگری عضو اتحادیه‌ی بین‌المللی با پیوندی دایمی از همکاری برادرانه با هم متحد شده‌اند، اما سازماندهی موجود خود را دست نخورده حفظ خواهند کرد.

ماده‌ی ۱۲. تجدید نظر در [مواد] این اساسنامه در هر کنگره با تقاضای دو سوم اعضای حاضر، ممکن است.

ماده‌ی ۱۳. آنچه در این اساسنامه پیش‌بینی نشده از طریق آیین‌نامه‌های ویژه که هر کنگره می‌تواند آن‌ها را بازبینی کند، تعیین خواهد گشت.

پایان

مه ۲۰۱۲